

همانطور که سرداران و والیان از نظر دنیا میان مردم و خلیفه رابط بودند فقیهان از نظر دین آن مقام را احراز می کردند و گاه هم فقیهان رابط دین و دنیا میشدند و مانند پاپ های کاتولیک هر دو جنبه را اداره می کردند . سلاطین و امراء هم مانند خلفاء بهمان جهات دینی فقیهان را گرامی می داشتند و هر دو دسته از یکدیگر استفاده می کردند یعنی فقیهان از فرمانروایان (خلفاء و غیره) پول و مقام می گرفتند و آنان بوسیله فقیهان بر مردم حکمران میشدند و البته استفاده خلفاء مهم تر و پایدارتر بود و بهمان دلیل خلفاء مقام و منزلت فقیهان را در نزد مردم بزرگ می ساختند، چه هر قدر مردم به فقیهان بیشتر می گرانیدند بهمان نسبت نفوذ و قدرت خلفاء محکم تر میگشت . خلفاء نه تنها برای حفظ مقام خود دنبال فقها میرفتند بلکه برای استقرار حکومت خود به هر اسم و رسم از دین و شعائر دینی تجلیل می کردند ، اگرچه بآن معتقد نبودند . مثلاً شخصی تائی نعلینی نزد مهدی عباسی آورده گفت : این از پیغمبر اکرم است . مهدی با اینکه بدزوغگویی آن مرد قطع داشت نعلین را بوسید و پول زیادی بآن مرد داد تا بدان وسیله خود را در پیش مردم دیندار جلوه دهد .

خلفاء بهمین جهات از انجام فرایض دینی بحسب ظاهر خودداری نمی کردند . گرچه همه نوع فسق و فجور هم مرتکب می شدند . ولید بن یزید از خلفای هرزه عیاش اموی موقع نماز فوری استغفار میکرد ، لباسهای تجملی را می کند ، جامه پاك سفیدی بر می کرد . با آداب تمام وضو می ساخت و با آداب تمام نماز می خواند و رکوع و سجود و قنوت و قیام و همه چیز نماز را با دقت انجام میداد ، سپس آن جامه را دور افکنده و به میگساری و هرزگی می پرداخت .

بهمین جهات سلاطین و امراء مستقل اسلامی ظاهراً از خلیفه

دولتهای اسلامی و خلافت

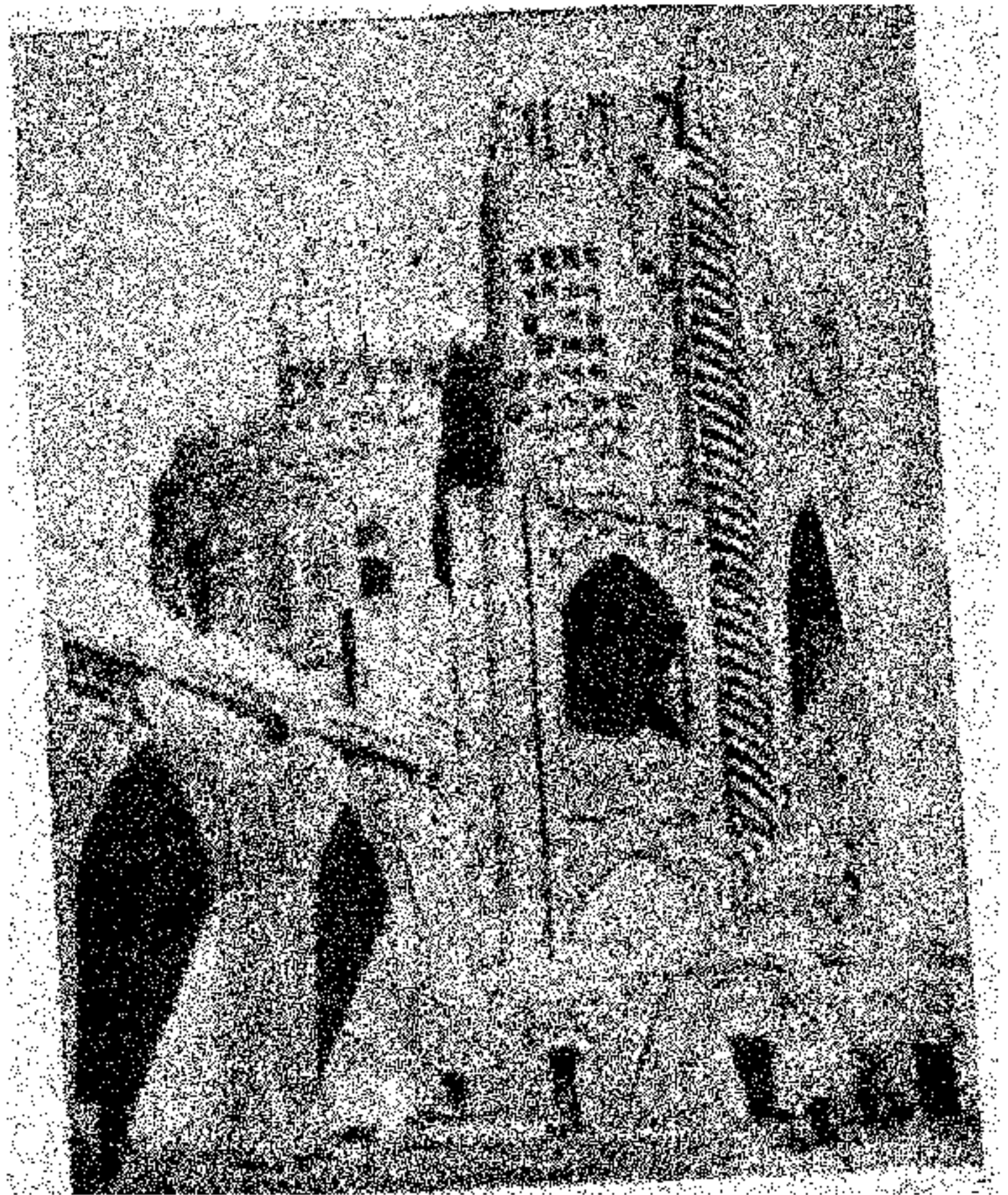
اطاعت می کردند و خود را دست نشانده او می خواندند و با

اینکه همه نوع قدرت داشتند از خلیفه بغداد فرمان و امضاء

و خلعت می خواستند و اگر خلیفه تأمل می کرد او را بزور مجبور می ساختند

و فرمانروایان مستقل شام و سمرقند ، و فارس و خراسان و ترکستان و مصر (باستانی

خلفای فاطمی) و افریقیه بنام خلیفه بغداد خطبه می خواندند و در مواقع معین بولی برای خلیفه می فرستادند و این همه برای آن بود که احترام دینی خلیفه منظور گردد و آنان از تعرض عامه مردم محفوظ باشند.



مقبره خواجه بارسا در بلخ

امیران دسر داران ترك كه گاه و بی گاه خلفاء را میکشند و عزل میگردند فوری یکی از خاندان عباسی را بجای خلیفه سابق می گماشتند، بقسمی كه يك روز هم بی

خلیفه نمی‌ماندند و چه معتقد بودند کار مردم بی‌خلیفه اداره نمی‌شود سلاطین و پادشاهانی که بر بغداد دست می‌یافتند (آل بویه و سلجوقیان) همین سیاست را تعقیب می‌نمودند یعنی ابتداء با سپاه انبوه بکنج خلیفه می‌آمدند، خلیفه را شکست میدادند و سپس با او بیعت کرده خود را فرمانبردار خلیفه معرفی می‌نمودند. مثلاً عضدالدوله دیلمی شیعی مذهب بود و خلفای عباسی را غاصب مقام خلافت می‌دانست و همه نوع قدرت و نفوذ داشت اما در عین حال برای فریب مردم و حفظ مقام خویش از خلیفه رعایت میکرد و همینکه بر بغداد استیلا یافت دارالخلافه و عمارات و ابستکان خلیفه را تعمیر کرد و در اکرام و اعزاز خلیفه بسیار کوشید.

خلفاء هم که اینرا امیدانستند امیران و سلاطین را گاه بیگانه با خراج از بغداد (تکبیر سیاسی) تهدید می‌نمودند و آنها هم ناچار از خلیفه داجوئی می‌نمودند که دچار شورش عامه نشوند. اما عده‌ای هم بلباس دین از راه دین بر خلیفه می‌تاختند و او را از همان طریق که خود مدعی بود شکست میدادند. اینان جامعهٔ پشمین بر می‌کردند، قرآن بگردن می‌آویختند، پابرهنه راه میرفتند و مردم را بخود متوجه ساخته بر خلفاء اعتراض می‌کردند، خلفاء هم گاه، گاه خودشان زاهدانما میشدند تا مردم را بخود جلب کنند. هنگامی که فضل بن سهل کار خلافت را برای مأمون هموار ساخت وی را سفارش نمود که اظهار زهد و تقوی کند و همینکه ابو مسلم خراسانی مردم یمن را در مکه دید دست بهم زده گفت:

اگر مرد خوش‌زبانی با چشم گریبان نزد اینان برود و اظهار دینداری کند جنگ جویان دلیری از میان آنها پدید می‌آید و چنانکه گفته شد سلاطین و امراء خواه ناخواه خلیفه‌ای می‌تراشیدند که با وی بیعت کنند و بنام او مقاصد خود را مجری دارند و بسیاری از آنان که خلیفه بغداد را مناسب نمیدیدند از خلیفه فاطمی مصر بیعت می‌ستاندند و همینکه صلاح‌الدین ایوبی خلفای فاطمی مصر را بر انداخت فوری بنام خلیفه عباسی خطبه خواند، در صورتیکه آن موقع خلیفه عباسی بی‌نهایت ناسا توان و درمانده بود و کاری از پیش نمیبرد.

سلاطین دیگر مصر (ممالیک) که بعد از ابو یبسان آمدند همانطور در بنام خلفای عباسی حکومت میکردند و از بغداد برای آنان خلعت میآمد تا آنکه در سال ۶۵۶ هولاکو بغداد رفته معتصم را کشت و خلافت را از بغداد برداشت و فرمانروایان مصر از خلیفه‌ای که بنام او حکومت کنند محروم ماندند و با تمام قوا بفکر خلیفه تراشی افتادند و سرانجام تنی چند از فراریان خانواده عباسی را بمصر آوردند و برای آنان حقوق و مقرری تعیین کرده و خود را نایب السلطنه آنها خواندند همین‌قسم پادشاهان (سنی) هند و سایر ممالک دور دست اسلامی پس از سقوط خلافت بغداد توسط پادشاهان (ممالیک) مصر از خلیفه عباسی مقیم مصر برای خود اجازه فرمانروائی (بیعت) می‌گرفتند و اگر چه بعضی از آنان این عمل را از نظر مذهبی لازم میدانستند ولی نظر کلی همان فریب دادن مردم بود، که خلافت را یک مقام مذهبی میدانستند.

این موضوع هم شایان دقت و توجه است که سلاطین و امرای خلافت در غیر قریش مسلمان چه عرب و چه غیر عرب از ترک و کرد و ایرانی و چرکس و بربر و غیره با آنکه پاره‌ای از آنان همه نوع قدرت و عظمت یافتند هیچگاه مدعی مقام خلافت نشدند و همه آنان اقرار داشتند که خلافت باید از میان عرب و قریش باشد ولی بعد از حمله مغول و آغاز دوره دوم تاریخ اسلام این فکر منسوخ شد و برای اولین مرتبه سلطان سلیم عثمانی که نه عرب و نه قریش بود خود را خلیفه خواند، چنانکه تا کنون (تا زمان جرجی زیدان البته) خاندان سلطان سلیم آن مقام را دارا هستند.

پیش از آن اگر امیری یا پادشاهی میخواست خلیفه بشود برای خود نسب نامه دروغی میساخت و خود را بقریش میرساند. از آن جمله ابو مسلم خراسانی که آن هوس را در سر داشت و خویشتن را فرزند سلیمان بن عبدالله بن عباس میخواند. غیر از ابو مسلم کسی دیگر از پادشاهان و فرمانروایان (غیر عرب) بفکر خلافت نیفتادند و اگر هم در آن صدد برآمدند بزودی منصرف و نومید شدند و بعضی از آنان خواستند بوسیله دامادی (مداهرة) بخلیفه نزدیک شوند و از آن راه نفوذ دینی بدست آورند، از آن جمله برای

نخستین مرتبه عضدالدوله دیلمی (متوفی بسال ۳۷۲) الطائع بالله خلیفه عباسی را وادار ساخت که با دخترش (دختر عضدالدوله) ازدواج کند تا مگر پسری از آن دختر پیدا شود و او خلیفه باشد، اما این نقشه هم عملی نگشت.

سلجوقیان گامی فراتر نهاده خواستند دختران خلیفه را برای خود بستانند و طغرل بیک سلجوقی قاضی ری را نزد القائم بامر الله فرستاده دختر خلیفه را برای خود خواستگاری کرد، خلیفه از شنیدن این خبر بو حشت افتاد، چه که تا آن روز دختران خلفاء بجز با بزرگان بنی هاشم و قریش همسر نمی گشتند.

خلیفه ناتوان از طغرل زورمند خواهش و تمنی کرد که او را از این تقاضا معاف دارد اما طغرل بآه و ناله خلیفه اعتناء نکرده بانجام تقاضا اصرار ورزید و از هر جهت کار بر خلیفه سخت شد و از روی اجبار بان وصلت تن در داد و خلاصه اینکه پس از کشمکش‌های بسیار که ذکرش طولانی میشود در سال ۴۵۴ هجری این امر بی سابقه واقع شد، زیرا تا آن موقع چنین افتخاری نصیب هیچ یک از سلاطین و امراء نشده بود و حتی سلاطین آل بویه نیز چنان هوس نداشتند و همینقدر خشنود بودند که خلیفه دختر شیعی مذهب آنرا بسرای خود برده است. بهر حال در سال ۴۵۵ طغرل بحججه عروسی وارد شد، دختر خلیفه روی تخت طلا نشسته بود و روپوش بر صورت داشت، طغرل زمین را بوسید و در برابر عروس ایستاد، عروس غضبناک روپوش از صورت برنگرفت و از جای خود بر نخاست و چندین بار تکرار شد و بالاخره طغرل بدون انجام مقصود در همان روزها مرد. در مورد بیعت فقط با خلفای عرب بیعت میشد و با لااقل بنام آنان بیعت میگرفتند، اما در سال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانی که مصر را گشود و آخرین خلیفه عباسی را که ممالیک بنام او حکومت میکردند از کار برکنار ساخت و بنام خود که خلیفه غیر عرب بود بیعت گرفت.

دورهٔ دوا عربی

مقصود از دورهٔ دوم عربی آن دور است که عربها پس از استیلا
امارت‌های کوچک ایرانیان و ترکان بر امور خلافت دوباره قدرت از دست رفته خود
عربی و عنصر عربی را باز ستانند و چنانکه گفته شد ایرانیان حکومت اموی را
بر انداخته عباسیان را سرکار آوردند و تا زمان متوکل همه کاره
مملکت بودند، از آن پس متوکل ترکان را پیش کشیده عربها را بیش از پیش عقب
زد، حقوق آنان را برید و آنها را از امور دولتی برکنار ساخت. عربها که این خواری
را دیدند ب فکر انتقام برآمدند و هر کس از هر جا که در عراق و شام و مصر از کرد
و عرب و قرمطی و غیره بر ضد عباسیان برمیخواست اعراب با آنان همراه میشدند، اما
چون ترکان بسیار نیرومند بودند، عربها کاری از پیش نمیدردند، فقط بعضی از قبایل
کوچک عرب توانستند امارت‌های کوچکی در شام و بین‌النهرین تحت نظر عباسیان
تشکیل دهند و اختلال اوضاع عباسیان و رقابت وزیران ایرانی و سرداران ترک برای
آنان مساعد میشد، از آنجمله آل حمدان از قبیله تغلب در موصل و حلب و غیره از
۳۱۷ تا ۳۹۴ حکمران شدند و تمام آداب و رسوم عرب را احیاء نمودند، مشهورترین
حکمران آنان سیف‌الدوله است که بواسطه اشعار متنبی (۱) شهرت بسیار یافت.

۱ - ابوالطیب احمد بن حسین کندی منسوب به کنده یکی از محله‌های کوفه (این کنده غیر از
قبیله کنده است) در سال ۳۰۳ در کوفه بدنیای آمده میگویند پدرش سقا بود، چون شمرنیکو میسرانیده
در بادیه‌السیاره دعوت نبوت کرده بعدتوبه نموده و مداح سیف‌الدوله حمدانی شده است. سپس
مداح کافور اخشیدی و سرانجام مداح عضدالدوله دیلمی بوده است و در سال ۳۵۴ موقع بازگشت
به کوفه در خازج آن شهر کشته شده است دیوان متنبی از بهترین دیوان اشعار عرب است. مترجم

در همان قرن در حلب يك دولت (حکومت) عربی دیگری بنام مرداسیه پیدا شد که مؤسس آن صالح بن مرداس از بنی کلاب مضرى میباشد، صالح و فرزندانش از ۴۱۴ تا ۴۷۲ در حلب حکومت کردند، پس از حمدانیان حکومت بنی عقیل از قبیله کعب (مضر) در موصل تأسیس گشت و از ۳۸۶ تا ۴۸۹ دوام یافت. آنگاه حکومت عربی چهارمی بنام مزیدیان از قبیله مزید شیبانی از طایفه بنی اسد ظاهر شد، اینان در عراق شهر حله را ساختند و از ۴۰۳ تا ۵۴۵ حکومت کردند.

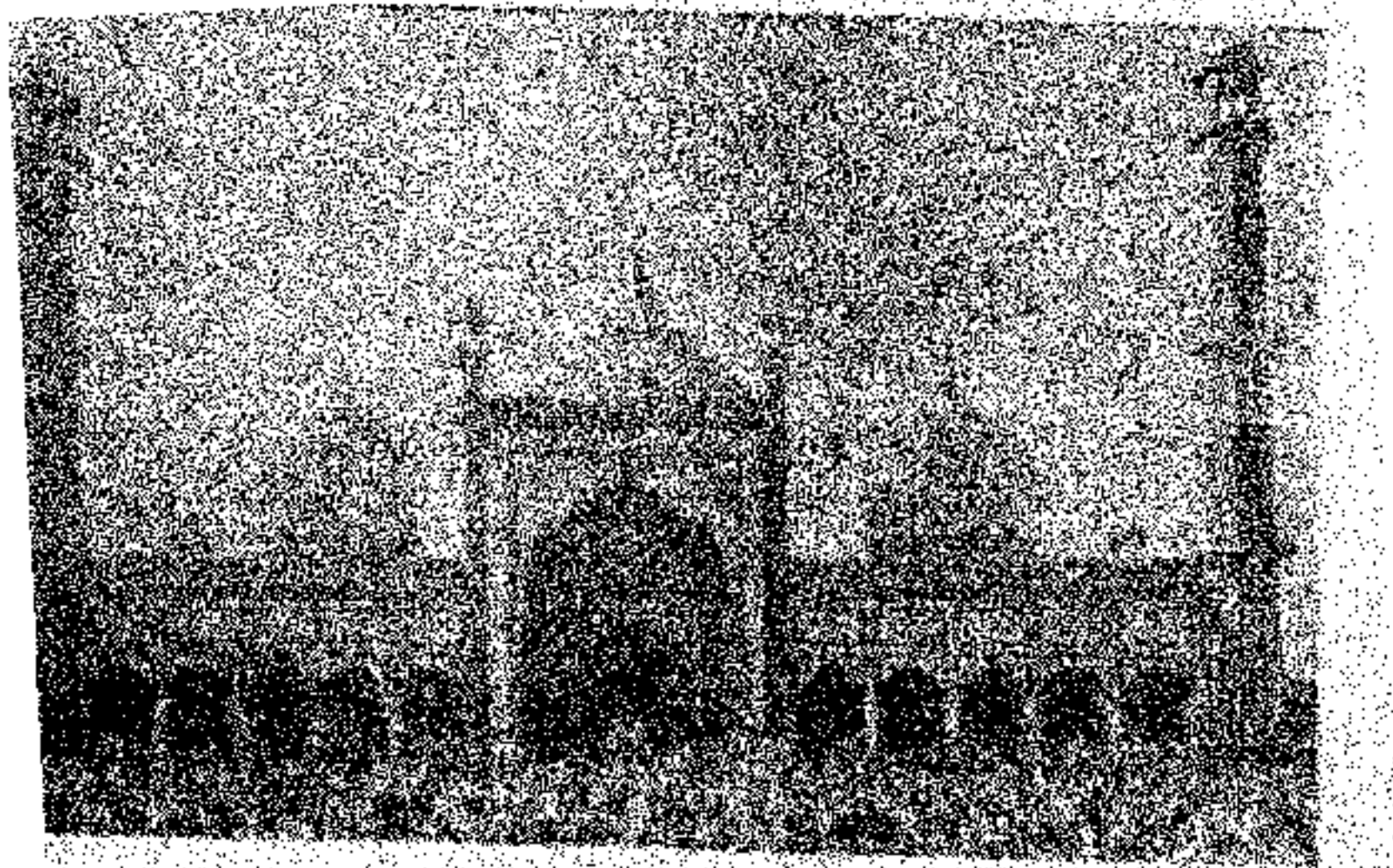
در حکومت دیگر در اوایل دولت عباسیان در ممالک غیر عرب تأسیس شد. اول حکومت دلفیان که ابودلف عجلی در کردستان تشکیل داد و دوم حکومت علوی طبرستان که حسن بن زید علوی آنرا تأسیس نمود و اغلبیان در افریقا حکومت کوچکی بدید آوردند و ادریسان در مراکش ظهور کردند و بدین ترتیب پیش از نهضت دوم عرب هشت حکومت کوچک عربی در نقاط مختلف تأسیس یافت. از اینقرار:

نام مؤسس	مدت فرمانروائی	قلمرو	حکومت
ادریس بن عبدالله	۳۷۵-۱۷۲	مراکش	۱- ادریسیان
ابراهیم بن اغلب	۲۸۹-۱۸۴	تونس و غیره	۲- اغلبیان
ابودلف عجلی	۲۸۵-۲۱۰	کردستان	۳- دلفیان
حسن بن زید	۳۱۶-۲۵۰	طبرستان	۴- علویان
آل حمدان	۳۹۴-۳۱۷	حلب و موصل	۵- حمدانیان
مزید شیبانی	۵۴۵-۴۰۳	حله	۶- مزیدیان
بنی عقیل	۴۸۹-۳۸۶	موصل	۷- عقیلیان
صالح بن مرداس	۴۷۲-۴۱۴	حلب	۸- مرداسیان

و نیز در صنعاء حکومت عربی کوچکی بنام یفوریه و در زید (یمن) حکومت

عربی دیگری بنام زیادیان و غیره تشکیل یافت.

ولی این حکومت‌ها در تجدید قدرت و نفوذ سابق اعراب تأثیر زیادی نداشتند زیرا با مستثنای علویان و ادریسیان همه تابع عباسیان بودند و عباسیان هم زیر دست ترکان و ایرانیان بسر میبردند و اینان بنام عباسیان سکه میزدند و خطبه میخواندند و در تمام ممالک شرقی اسلام چنان شایع شده بود که اینوضع (حکومت عباسیان) تا بازگشت مسیح از آسمان تغییر نمییابد، لذا عرب‌هایی که آرزوی قدرت و عظمت سابق خود را داشتند از ممالک شرقی اسلامی منصرف گشته متوجه ممالک غربی اسلامی شدند و چون بنی‌امیه دشمنان سرسخت ایرانیان و کلیه مردمان غیر عرب در سال ۱۳۸ یک دولت عربی در اندلس تشکیل



مسجد جامع دهلی

دادند (تفصیل آن بیاید) عرب‌هایی که از عباسیان و توجه آنان بایران ناراضی بودند از ممالک شرقی اسلامی بممالک غربی اسلامی یعنی افریقا و اندلس میرفتند تا از مجاورت عباسیان دور باشند.

همینطور علویان که پیش از بنی‌امیه از عباسیان متنفر بودند از ممالک شرقی اسلامی مهاجرت کردند و دسته‌ای از آنان با فریقا رفته در آنجا یک دولت عربی بنام دولت ادریسی

تشکیل دادند. زیرا مؤسس آن دولت ادریس بن عبدالله حکمت علوی است. ادریسیان از ۱۷۲ تا ۳۷۵ در افریقا حکومت داشتند ولی هیچگاه خود را خلیفه نخواندند.

اما دسته دیگر از علویان که بمغرب مهاجرت نکردند با نو میدی در شرق ماندند زیرا در آغاز بموالی (ایرانیان) امیدوار بودند ولی بعد از مخالفت شدید مأمون باشیعیان و پیش افتادن ترکان از زمان متوکل به بعد امید آنان قطع شد، معذک بدون نقشه معین در گوشه و کنار با عباسیان مبارزه میکردند و دستهای از ایرانیان یا ترکان یا ستمدیدگان دیگر که بر ضد عباسیان برمیخواستند علویان با آنها دسته همراه میشدند، اما جز حسن بن علی علوی کس دیگر از آنان در مشرق پیشرفتی نکرد. حکومت خاندان حسن هم چنانکه گفتیم مدت کوتاهی در طبرستان باقی بود و از میان رفت.

همانطور که علویان با مردم ستمدیده (دوره عباسیان) هم دست میشدند و با عباسیان می جنگیدند همانطور هم طبقات مختلف ستم کش آن دوره بنام علویان بر ضد عباسیان قیام میکردند، از آن جمله شخصی بنام علی بن محمد خود را (البته بدروغ) از فرزندان (امام) حسین دانسته با اسم علوی بر ضد عباسیان برخاست و قریب بیست سال سراسر عراق را بر آنان شورانید، و در ظرف آن مدت قریب دو مایون و نیم نفر کشته شدند و چون علی بن محمد سیاهان را دور خود جمع کرده بود لذا او را صاحب الزنج (یار زنگیان) میخواندند. علی بن محمد در نتیجه لیاقت و کاردانی تمام غلامان فراری و غیر فراری اطراف کوفه و بصره و سایر نقاط را بدور خود گرد آورد و چنانکه گفتیم مدت زمانی اسباب زحمت عباسیان بود تا آنکه سرانجام خودش کشته شد و جمعیت سیاهان پراکنده گشت. (۱)

اگر چه خود علویان در ممالک شرقی اسلامی پیشرفت نکردند، اما مذهب شیعه بواسطه فرمانروایان آل بویه در آن ممالک ترقی کرد و آل بویه بر بغداد مسلط

۱ - علی بن محمد از اهالی دی بوده و با اینکه خود را از فرزندان حضرت زهراء سلام الله علیها میدانسته باشیعیان همراهی نداشته و بنام خوارج دعوت میکرد است. مترجم

شده خلفاء را تحت نظر گرفته ، همانموقع يك دولت شیعی دیگر در افریقا تشکیل یافت و طبعاً موجب تقویت مذهب شیعه در شرق شد. (۱)

شیعیان افریقا بنام دولت فاطمی (تفصیل آن خواهد آمد) حکومتی تأسیس کردند و بقصد حمله به شرق و انقراض خلافت عباسی بمصر حمله ور شدند و آنکشور را گشودند و از آن پس بسیار نیرومند گشتند .

عربها و بربریان (که خود را عرب میدانستند) برای بر انداختن حکومت ضد عرب عباسی با فاطمیان هم دست گشتند و بیشتر بزرگان عرب حتی اعراب موصل و کوفه در عراق و بین النهرین که پیش چشم عباسیان میزیستند با فاطمیان بیعت نمودند زیرا امید داشتند که با کمک آنها نفوذ و قدرت عرب مجدد بر گردد ولی این آرزوی آنان عملی نگشت ، زیرا حکومت آل بویه شیعی بر افتاد و بجای آن حکومت سنی سلجوقی ترك با اقتدارات بیشتر در مشرق پدید آمد و از سقوط خلافت عباسی جلوگیری نمود و در واقع يك نوع سیاست موازنه میان شرق و غرب (سنیان و شیعیان) بر قرار گشت .

تا آنکه در سال ۵۶۷ صلاح الدین ایوبی از فرمانروایان سنی کرد ، بر مصر دست یافت و خلافت فاطمی را منقرض نمود و مجدد بنام عباسیان بیعت گرفت . پیش از حمله صلاح الدین به مصر عنصر عربی در آن کشور ضعیف شده بود و ارمنی ها و ترك ها زمام امور کشور را در دست داشتند و پس از آمدن صلاح الدین یکباره دست عربها از مصر و حکومت در ممالک اسلامی کوتاه شد و از آن به بعد دولت مقتدر عرب پدید نیامد ، فقط پاره ای امارت كوچك عربی در جزیره العرب تأسیس شد که هنوز هم باقی می باشد (۲)

۱ - جرجی زیدان آل بویه و خلفای فاطمی افریقا را شیعه میخواند و ای باید دانست که آل بویه شیعیان اتنا عشری دوازده امامی و شیعیان فاطمی اسمعیلی هفت امامی پیرو اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام میباشند . مترجم

۲ - فعلا علاوه بر امارتهای كوچك عربی کویت و شارجه و غیره اسماً قریب هفت ، هشت دولت عربی تشکیل شده که مهمترین آن عبارت است از عربستان سعودی - عراق - مصر - سوریه - لبنان - بقیه باورقی در صفحه بعد

بهر حال دوره دوم حکومت عربها که با تأسیس خلافت اموی اندلس و خلافت فاطمی مصر آغاز گشت دیری نپایید و منشأ آثار بزرگ نگشت، از آن پس حکومتی بنام حکومت تشکیل نیافت. فقط پاره‌ای از قبایل عرب بنام دین و سیاست در بعضی موارد قیام کردند و کر وفر موقتی داشتند و نمونه آن نهضت‌ها یکی نهضت وهابیان نجد و دیگر نهضت درویشان سودان است (۱). در اوایل قرن نوزده میلادی محمدعلی پاشا مؤسس سلسله خدیوی مصر در صدد برآمد یک دولت مقتدر اسلامی در مصر تشکیل بدهد و چون در آن اوقات دو عنصر سیاسی ترک و عرب در مصر نفوذ داشتند محمدعلی برای مخالفت با دربار عثمانی از عنصر عرب تقویت کرد و عربها را دور خود گرد آورد. عربها آمال ملی خود را در آن نهضت تشخیص داده با محمدعلی مساعدت نمودند، مخصوصاً بعد از اینکه محمدعلی وهابیان را شکست داد

بقیه باورقی صفحه پیش

یمن - ماوراء اردن - سودان و غیره ولی از طرفی مردم این ممالک باستانی (عربستان سعودی) عرب خالص محسوب نمی‌شوند و فقط عربی صحت میدارند از طرف دیگر ممالک مزبور مانند غالب ممالک شرقی اسلامی و غیر اسلامی گرفتار نفوذ استعمارچیان میباشند. مترجم

۱- محمد بن عبدالوهاب مؤسس مذهب وهابی در شهر عینیه از شهرهای نجد در سال ۱۱۱۵ هجری متولد شده و در حجاز و عراق و احسا، و اصفهان به تحصیل علوم مذهبی پرداخته و مذهبی برخلاف مذاهب چهارگانه اهل تسنن و مذاهب شیعیان آورده است که بمقیده خودشان کاملاً با احکام قرآن و سنت یعنی رفتار حضرت رسول اکرم تطبیق میکند محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ هجری در گذشته است و پیش از مرگ او محمد بن مسعود (جد خاندان سلطنتی کنونی سعودی) فرمانروای شهر درعیه (نجد) مذهب وهابی را پذیرفت و وهابیان یکی دوبار بر مکه و مدینه ناخن آوردند و قبور آنه اظهار خراب کردند و سرانجام پس از جنگ بین الملل اول بر سراسر حجاز دست یافتند و خاندان ملک حسین را بر انداختند و هم‌اکنون مذهب رسمی مردم حجاز مذهب وهابی است.

داما داستان دراویش سودان چنان است که در سال ۱۲۷۹ هجری سردی بنام احمد از اهالی سودان خود را مهدی موعود خواند و عده‌ای را دور خود جمع کرد. بیروان احمد موسوم بدر اویش (درویشان) براهنمائی مرشد خود شهر خرطوم پایتخت سودان را فتح کردند. احمد بزودی در گذشت و یکصد و ده زوجه و قریب هفتاد پسر و دختر از خود باقی گزارد و عبدالله تنابشی جانشین احمد سودانی دوسه سالی کر وفر داشت ولی لرد کیچنر سردار معروف انگلیسی دراویش را شکست داد و از آن روز تا کنون سودان مستعمره بریتانیا میباشد و اخیراً با کمک امریکا اسم استقلال روی سودان گذاشته اند. مترجم.

و با شریف مکه ملاقات نمود افکار عربها بیش از پیش متوجه محمد علی شد، اما سیاست استعماری فرنگیان از اجرای نقشه محمد علی در تشکیل دولت اسلامی مقتدر مانع شد و نهضت سیاسی در نهضت علمی محدود مانده، مدارس تازه‌ای برای تدریس زبان عربی در مصر افتتاح یافت و نشریاتی بزبان عرب منتشر شد و نهضتی که فعلاً (زمان جرجی زیدان) در آن واردیم دنباله همان نهضت ادبی و علمی زمان محمد علی میباشد و اخباری که این ایام در روزنامه‌ها از انقلاب یمن و نجد و شورش سایر رؤسای قبایل انتشار می‌یابد چیزی نیست که مورد توجه واقع گردد زیرا موجبات سیاسی و فرهنگی مانع اجرای آن نقشه‌ها می‌شود و در هر حال با موضوع بحث ما در این کتاب ارتباط ندارد. (۱)

گرچه حکومت دوره دوم عربها (فاطمیان مصر و امویان اندلس) چندان دوام نیافت و گرچه هر دو حکومت فاطمی و اموی در بسیاری از امور از عباسیان تقلید می‌کردند معذک ضرر ندارد مختصری از اوضاع سیاسی و اداری آن دو دولت نیز صحبت بداریم.

امویان اندلس از سیاست عباسیان پیروی می‌کردند، همانطور
سیاست امویان در اندلس
از ۱۴۸ تا ۴۴۴ هجری
 که همه دولتهای معاصر عباسیان و دولت‌های بعد از عباسی
 نیز آن روش را داشتند. مؤسس این سلسله عبدالرحمن بن
 معاویه بن هشام بن عبدالملک بن مروان مانند جدش عبدالملک مرد سخت‌گیر با قدرتی
 بود و از کشتار گاه سفاح ۱۳۲ هجری جان در برده با کمک بنده (مولی) خود بدر،
 از عراق بمغرب گریخت. بدر همه قسم فداکاری کرد تا ارباب خویش عبدالرحمن
 را از مرگ حتمی نجات داد و از تنگه جبل الطارق گذرانیده باندلس رسانید. بدیهی
 است که فرار امیر اموی از میان مردمی که کینه بنی‌امیه را در دل داشتند. کار بسیار
 دشواری بود و فقط با جانفشانی بدر این راه طولانی خطرناک طی گشت. بدر توانست

۱- چنانکه مبدانیم سلطنت خاندان محمد علی در مصر منقرض شد و بن هم مثلاً امروز مستقل خوانده میشود. مترجم

از آفریقا قریب پانصد مرد از موالی بنی امیه جمع آوری کند و آنان را بیاری عبدالرحمن و ادار سازد، این پانصدتن که از مضریها و یمینیها بودند باغواای بدر اختلافات دیرین را کنار گذاشته باهم متحد شدند و البته این اقدام نیز چندان آسان نبود و باهمت بدر عملی گشت. عبدالرحمن با همراهان بطرف اندلس عزیمت کرد و پس از زد و خورد های بسیار داخل اندلس شده و آن کشور را تسخیر کرد و بنام عبدالرحمن داخل، شهرت یافت - ۱۳۸ هجری.

عبدالرحمن قریب یکسال در اندلس بنام عباسیان (منصور) خطبه خواند و خود را نماینده آنان معرفی کرد و چون پیغمبر یکی و خلیفه (جانشین) پیغمبر هم یکی میبود عبدالرحمن جرئت نمیکرد خود را خلیفه بخواند. پسر عموی عبدالرحمن عبدالملک بن عمر بن مروان مرد دلیری باکی بود و از آن رو ویرا شهاب آل مروان میگفتند عبدالملک برای خاندان اموی تعصب میورزید و بمنظور استرداد قدرت و نفوذ امویان همه نوع جان فشانی داشت و در ملازمت عبدالرحمن (پسر عموی خود) چندین مرتبه بادشمنان جنگید و همینکه تمام اندلس بتصرف آنان در آمد از عبدالرحمن خواست که نام منصور عباسی را از خطبه بپندازد. عبدالرحمن باز جرئت نمیکرد، سرانجام عبدالملک بوی اخطار کرد که اگر آن کار را نکنند او (عبدالملک) خود کشی خواهد کرد. عبدالرحمن خواه ناخواه نام منصور را از خطبه انداخت، اما باز هم جرئت نمی کرد خود را خلیفه بخواند و بهمان مناسبت فرمانروایان اموی اندلس را تا چندی امیر میگفتند.

اتفاقاً همان موقع ها مالک بن انس (پیشوای مالکیان مدینه) بیعت منصور را رده کرده با علویان بیعت نمود و منصور ویرا آزار بسیار رسانید امویان از این فرصت استفاده کرده بطرف مالک متوجه شدند و او را مقرب ساخته اکرام و احترام نمودند مالک نیز با آنان نزدیک شد و طرفین از یکدیگر بهره مند گشتند باین معنی که مالک دعوت و خلافت امویان را در اندلس تأیید میکرد و از عباسیان نکوهش مینمود خلفای اموی اندلس هم مذهب مالک را در اندلس ترویج میکردند و مالک از این راه پیشرفت مینمود و مذهب

اوزاعی (مذهب مردم شام) که تا آن موقع در اندلس رواج داشت جای خود را بمذهب مالکی داد و در زمان حکم بن هشام بن عبدالرحمن داخل، فتوای مالک در سراسر اندلس رسمیت یافت.

عبدالرحمن در امور سیاسی و کشورداری کاملاً از منصور پیروی داشت و از جهات زیر این دو خلیفه با هم مانند بودند.

۱- مادران هر دو بربری بودند.

۲- هر دو با عزم و با اراده و سخت گیر و دقیق بودند.

۳- هر دو برادرزاده‌های خود را کشتند، منصور پسر سفاح را کشت و عبدالرحمن هم مغیره بن ولید بن معاویه را بقتل رسانید.

۴- منصور ابو مسلم خراسانی مؤسس دولت عباسی را کشت و عبدالرحمن هم بدر را که در واقع مؤسس دولت اموی اندلس بود تبعید کرده اموال او را مصادره نموده آنقدر او را در تبعید نگاهداشت که در سال ۱۵۶ هجری در حال تبعید جان سپرد و سابق جانیفشان و خدمتگزاران آن مرد فداکار را ملحوظ نداشت.

۵- همانطور که منصور ابوسلمه و بسیاری از یاران پیشین خود را هلاک کرد عبدالرحمن هم ابوالصبح بن یحیی رئیس اعراب یمن را که برای وی (عبدالرحمن) جانیفشان کرده بود بقتل رسانید و همینکه یاران ابوالصبح بخونخواهی پیشوای خود برخاستند عبدالرحمن شمشیر میان آنان نهاد و بسیاری از آنها را کشت. عربها آن موقع دانستند که عبدالرحمن با مکر و کینه جوئی بر ضد آنها عمل میکند، لذا از کنار او رفتند، او هم بجمع آوری مملوک پرداخت تا بدان وسیله مقام خود را مستحکم سازد بزرگان کشور دسته دسته مملوکان خود و دیگران را برای عبدالرحمن فرستادند خود عبدالرحمن کسانی را به (برالعدوه) واقع در کرانه آفریقا روانه کرد و از بربریان کمک خواست، بربرها دعوت او را پذیرفته نزد عبدالرحمن آمدند و در مدت کوتاهی گروهی از آنان پیش عبدالرحمن جمع شدند و چون از وی محبت و نوازش دیدند

اقوام و نزدیکان خود را از بربر باندلس آوردند تا آنجا که قریب چهل هزار سپاهی بر برو مملوک برای عبدالرحمن آماده گشت و با آن عده کلیه عربهای مخالف مقیم اندلس سرکوب شدند، همانطور که منصور هم با کمک خراسانیان بر عربها فایز آمد و این نیز وجه تشابه دیگری میان منصور و عبدالرحمن است.

پس از آن امویان اندلس خواجه های صقلی را استخدام

صقالبه

کردند و آنانرا بکارهای داخلی شخصی خود گماشتند.

خواجه های صقلی جوانانی بودند که برده فروشان

از شمال اروپا باندلس میآوردند و به توانگران میفروختند و این خرید و فروش باک

بازرگانی رایجی شده بود زیرا در آن ایام روسهای اسلاو بطرف سواحل شمالی

دریای سیاه کوچ کرده بودند و از آن نواحی بطرف مغرب و جنوب حرکت کرده تا

از وسط اروپا جلو میرفتند، این قبیله های کوچ نشین اسلاو - سرب - بوهمین - دیلمات

و غیره نام داشتند و هر جا که میرفتند با قبایل بومی محلی مانند ساکسون ها، هونها

جنگ میکردند و از یکدیگر اسیر میگرفتند و اسیران را برده فروشان میفروختند

و آنان هم اسراء را از راه فرانسه با اسپانیا و افریقا و مصر و شام برده بفروش میرساندند

در نتیجه تجارت برده میان مسلمانان رایج شده بود، بازرگانان فرنگ و غیره این

اسیران اسلاو و آلمانی را تا کرانه رود راین و آلپ و رود دانوب و دریای سیاه حمل

نموده و دادوستد میکردند. هنوز هم چرکس ها و گرجی ها فرزندان خود را مانند

کالا میفروشند (۱) بازرگانان یعنی برده فروشان این پسران و دختران سفید پوست ماهرو

را مانند گوسفند گله گله اینطرف و آنطرف میکشاندند و تا اندلس نیز میآوردند

مسلمانان پسران را برای خدمت و دختران را برای هم بستری می خریدند و چون بیشتر

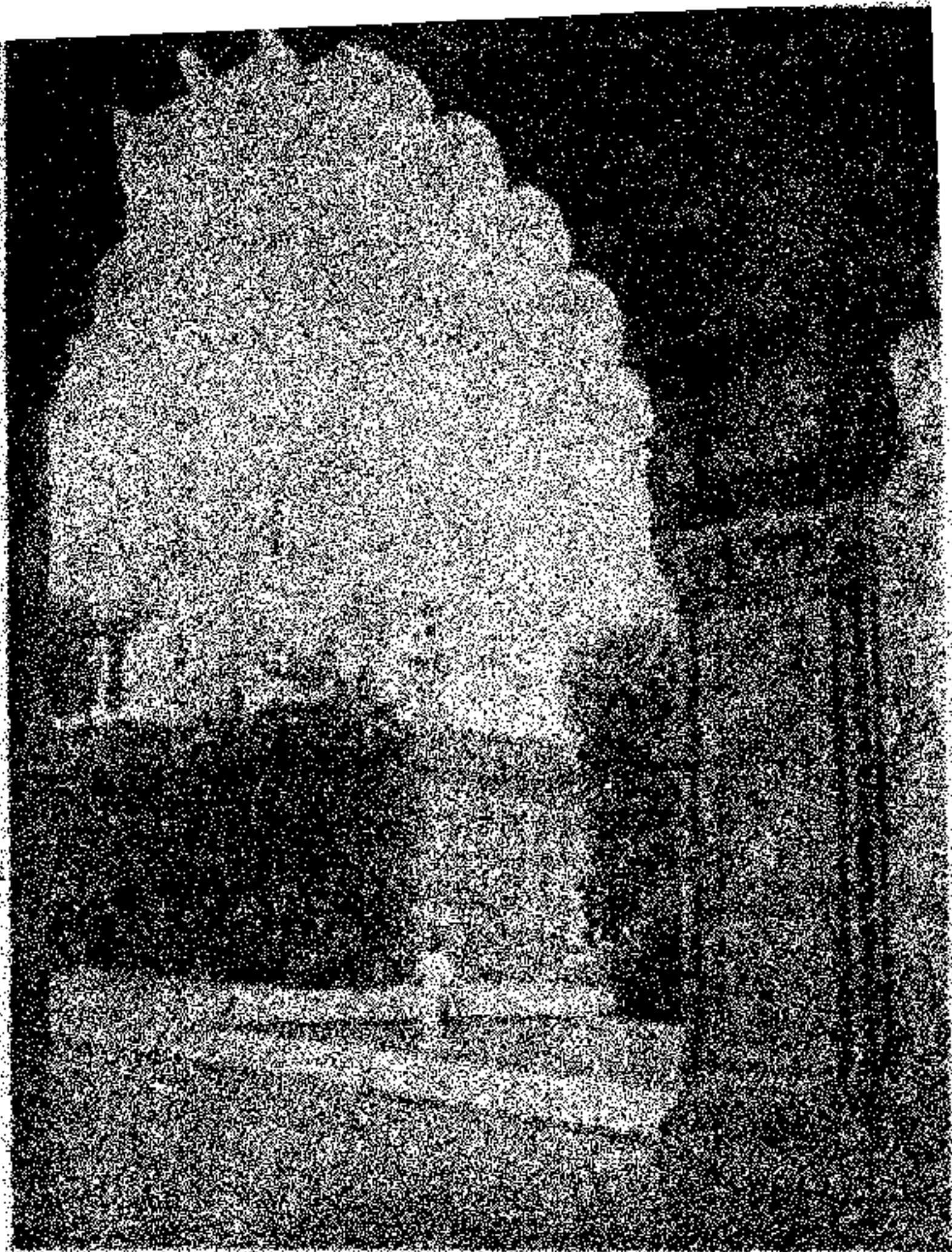
آن اسیران به نژاد اسلاو (سکلاف) معروف بودند لذا عربها آن کلمه را معرب کرده

صقلاب و صقلی و صقالبه گفتند و بتدریج همه بردگان سفید پوست بآن نام شهرت

یافتند.

۱ - البته اکنون چنان نیست زیرا فملا گرجی ها و چرکس ها از هر جهت بر مصریان تفوق دارند. مترجم

عبدالرحمن داخل، آنقدرها بخیرید صقلب توجه نداشت ولی نواده او حکم بن هشام



مسجد مروربد مخصوص خاندان سلطنتی دهلی

(۱۸۰-۲۰۶) بسیاری از آنان را خرید و اسبان و اسیران در کاخ خود نگاهداشته دستگاه سلطنتی و دیکتاتوری فراهم کرد. وی نخستین خلیفه اندلس است که دسته‌ای

از بندگان (ممالیک) خصوصی برای خود ترتیب داد و برای آنان ماهانه و مقرری معین کرد.

شماره افراد این گارد مخصوص به پنج هزار بالغ گشت و آنها را (اخرس) گنگ می‌گفتند زیرا عربی نمیدانستند، کم کم خرید صقالبه‌بیش از پیش شایع گشت و در زمان عبدالرحمن ناصر (۳۰۰ - ۳۵۰) ملازمان درباری و سپاهیان وی از گروه صقالبه بودند، همانطور که معتصم عباسی پیش از او ترکان را مقرب خود ساخته بود خلفای اموی اندلس بهمان متصرفات اروپایی خود قناعت کرده با تمام ممالک اسلامی آسیا و افریقا قطع رابطه کردند، تا آنجا که در زمان خلفای اموی اندلس کسی اجازه حج رفتن نداشت که مبادا از آن راه گرفتار عباسیان گردد ولی همینکه خلافت اموی اندلس بحکومت ملوک الطوائف تبدیل گشت مردم آنجا اجازه یافتند که به حج بروند.

حکومت ملوک الطوائف

در اندلس

عبدالرحمن ناصر که در سال ۳۵۰ در گذشت، خلیفه دانای دست و دل بازی بود و در زمان وی مانند زمان هرون ثروت خلیفه فزونی یافت و همینطور که بغداد در زمان هرون غرق ناز و نعمت شده بود پای تخت عبدالرحمن نیز آن موقع دارای همه چیز شد، حکم پسر عبدالرحمن مانند مأمون پسر هرون خلیفه دانش پرور علم دوستی بود و در زمان آن دو خلیفه (عبدالرحمن و حکم) کشور اندلس بکمال عزت و قدرت رسید و از هر جهت ترقی کرد ولی پس از حکم انحطاط و فساد آغاز گشت و همانقسم که کشمکش ایرانیان و ترکان موجب ضعف خلفای عباسی شد اختلافات بربری‌ها و صقلی‌ها باعث انحطاط خلفای اموی گشت.

امویان که نسبت به عربها متعصب بودند، در ابتدا، که وارد اندلس شدند عربها را پیش انداختند و آنانرا در همه کارها مداخله دادند ولی بزودی بر بریها و صقلی‌ها جلو افتادند و عربها را در اندلس عقب زدند تا آنکه در اواخر قرن چهارم هجری در زمان خلافت هشام بن حکم ابن ابی عامر وزیر، نفوذ و قدرت فوق العاده‌ای بدست

آورد و با مکر و حیاه میان رجال دولت تفرقه انداخته دسته‌های را بدست دسته دیگر نابود ساخت و خلیفه را از ملاقات با وزیران ممنوع نمود و چون از سپاهیان بیم داشت ابتداء از صقلی‌ها شروع کرده آنها را از کاخ خلافت راند، آنگاه سپاهیان خارج کاخ را نیز پراکنده ساخت و با آنکه خود اصلاً از اعراب یمن بود آخرین گروه اعراب را که مختصر قدرتی داشتند از کار انداخت و در مقابل بربریان افریقا را پیش کشیده با کمک آنها عربها و صقلی‌ها را کوبید و از آن هنگام قدرت عرب در اندلس محدود شد.

تدریجاً مملکت روم به تجزیه رفت و همانطور که ممالک عباسی بدست امرای ترک و فارس تقسیم گشت همینقسم مملکت اندلس میان امرای بربری و غیره تجزیه و تفریق شد بخصوص که مسلمانان بنی امیه را غاصب خلافت میدانستند و عباسیان را بواسطه قرابت با پیغمبر برای خلافت شایسته‌تر میدانند. خلاصه اینکه در اوایل قرن پنجم هجری کشور اندلس قطعه قطعه شده هر قطعه‌ای را يك فرمانروای عرب یا بربریا صقلی و غیره تصرف کرد و هر کس هر چه در دستش بود صاحب شد و بان جهت آن دوره از حکومت اسلامی اندلس را حکومت ملوک الطوائف نامیدند.

اینک نام آن فرمانروایان و قلمرو آنها

و مدت حکومتشان

نام امارت	نام قلمرو	مدت فرمانروائی
بنی حمود	مالقه و جزیره	۴۰۷ - ۴۴۹
بنی عباد	اشبیلیه	۴۱۴ - ۴۸۴
بنی زیری	غرناطه	۴۰۳ - ۴۸۳
بنی جمهور	قرطبه	۴۲۲ - ۴۶۱
بنی ذوالنون	طلیطله	۴۲۷ - ۴۷۸
بنی عامر	بلنسیه	۴۱۲ - ۴۷۸
هود و توجب	سرقوسه	۴۱۰ - ۵۳۶

این امارت‌ها دیری نپائید، حکومت‌های مرا بطین و موحدین آن‌را بتوبت از پای در آوردند و تجزیه و تفریق ادامه پیدا کرد، فرنگیان از ضعف و اختلاف و کشمکش‌های داخلی مسلمانان استفاده کرده بر آنها تاختند و شهرها را یکی پس از دیگری تصرف نمودند و مسلمانان را بیرون راندند. آخرین شهری که در دست مسلمانان باقی ماند غرناطه بود که فرمانروایان مسلمان آن ناحیه موسوم به بنی نصر (از فرزندان یوسف بن نصر) از ۶۲۹ تا ۸۹۷ در آنجا حکومت داشتند و چندین فرمانروا از آن خاندان برخاست، سرانجام فرنگیان بر غرناطه تاختند و آخرین فرمانروای مسلمان اندلس ابو عبدالله محمد بن علی در سال (۸۹۷) از اروپا با فریقا گریخت و در حکمرانی مسلمانان در اندلس پایان پذیرفت.

دولت فاطمیان

از ۲۹۷ تا ۵۶۷

(شیعیان مغرب) گفتیم که شیعیان شام در زمان بنی امیه دچار تضییقات هولناک بودند و در زمان عباسیان بخصوص در ایام منصور و هرون و متوکل نیز آسوده نزیستند و بسیاری از آنان کشته شده یا در زندان جان سپردند و بقیه با طرف ممالک اسلامی گریخته دسته‌ای راه مشرق و جمعی طریق مغرب را پیش گرفتند، از آنجمله ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی برادر محمد بن عبدالله بن حسن (همان کسی که منصور با او بیعت کرد و سپس بیعت او را شکست) بطرف مصر رفت و از ترس عباسیان در آنجا مخفی ماند و شیعیان مقیم مصر از آن جمله رئیس برید عباسیان او را در محل امنی نگاهداشته زمان هرون به مراکش بردند و شیعیان مراکشی اطراف او گرد آمده حکومتی بنام ادریسیان تشکیل دادند که از ۱۷۲ تا ۳۷۵ دوام یافت ولی ادریسیان هیچ کدام خود را خلیفه نخواندند.

اما دولت نیرومند و مقتدر شیعی افریقا توسط فاطمیان تأسیس گشت.

اینان خود را از آنجهت فاطمی می‌گفتند که منتسب (بحضرت) فاطمه دختر پیغمبر بودند و هم چنین آنها را عییدی می‌خواندند زیرا مؤسس دولت فاطمی عییدالله مهدی نام داشت. و همانموقع که حکومت شیعی آل بویه در مشرق تأسیس شد حکومت شیعی فاطمی هم در مغرب تشکیل یافت.

موقعیکه آل بویه بر بغداد دست یافتند شیعیان مغرب متوجه مصر شدند تا آنرا از عباسیان بازستانند. فرمانروایان شیعی آل بویه خلفای عباسی را غاصب خلافت میدانستند و در این عقیده غلور داشتند از آنرو عده‌ای از شیعیان بمعزالدوله دیلمی (آل بویه) پیشنهاد

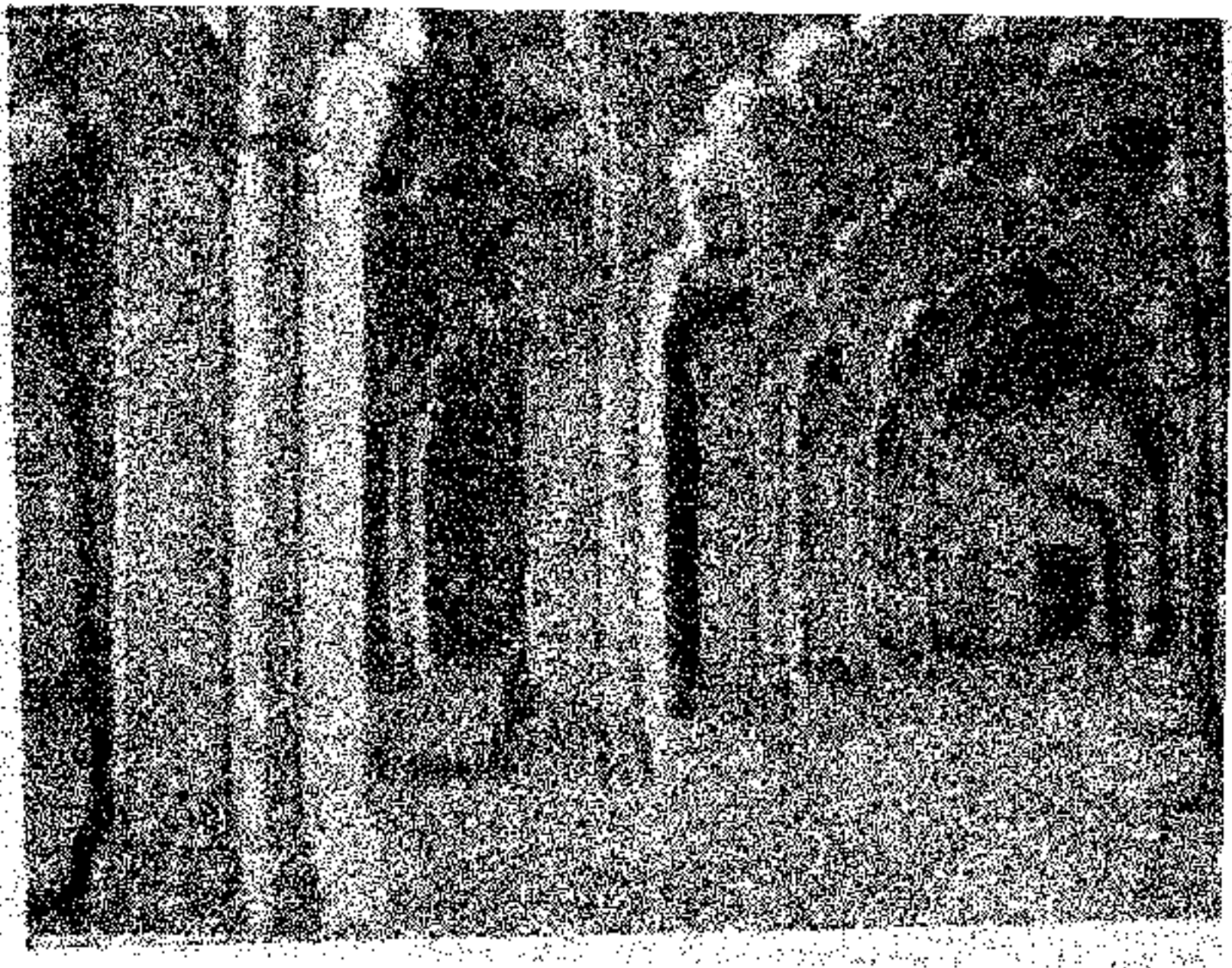
کردند که خلافت را از عباسیان سنی بگیرد و بخلفای فاطمی شیعی واگذارد ولی دوستان نزدیک معزالدوله بوی یاد آور شدند که اقدام بچنین کاری صلاح نیست ، زیرا اکنون شیعیان که همراهان توهستند به بطلان خلافت عباسیان عقیده دارند . و اگر تو فرمان قتل آنان را بدهی دستور تو را از روی عقیده اجراء میکنند و ای اگر خلیفه شیعی روی کار بیاید قضیه برعکس میشود و هر گاه که خلیفه شیعه بانو مخالف شود همین شیعیانی که همراه توهستند از روی ایمان تو را میکشند ، معزالدوله این گفته را پسندید و از انتقال خلافت منصرف شد .

با این همه شیعیان شرق بواسطه نفوذ آل بویه نیرو گرفتند و مراسم مذهبی خود از آن جمله سوگواری روز عاشورا (قتل حضرت سیدالشهدا) را از آن موقع معمول داشتند و خلیفه عباسی را مجبور ساختند که نام عضدالدوله دیلمی را نیز در خطبه ذکر کند و او هم ناچار چنان کرد و برای اولین بار نام یک امیر شیعه بانام خلیفه در خطبه ذکر شد ، ترکان سنی بر ایرانیان (دیلمیان) شیعه رشک بردند و زد و خورد سختی میان آنان در گرفت و ترکان مخصوصاً اهل بغداد را وادار ساختند که بر عکس شیعیان باره ای از روزها را جشن بگیرند .

فرمانروایان فاطمی ابتداء در افریقیه حکومت داشتند
شیعیان در مصر
 و کرسی نشین قلمرو آنان مهذب بود و چنانکه گفته شد این فرمانروایان شیعی خود را از فرزندان حسین (ع) فرزند (حضرت) فاطمه سلام الله علیها دختر پیغمبر میدانند ، اما تاریخ نویسانی که طرفدار بنی عباس بودند صحت نسب آنان را تکذیب میکردند ولی ما (مؤلف کتاب) احتمال قوی میدهیم که نسب آنان صحیح باشد و تردید و تکذیب عده ای از تاریخ نویسان در نتیجه هواخواهی عباسیان بوده است .

مصریان از آغاز علی را دوست داشتند و روز قتل عثمان جزء طرفداران علی بودند ولی از آن روز بعد کمتر بآل علی توجه میکردند و علویان هم چنانکه گفتیم بیشتر بمردم ایران و عراق رومیآوردند تا اینکه منصور عباسی شیعیان علی را آزار

بسیار داد و عده‌ای از آنها را کشت و دسته‌ای را بزندان افکند، از آنجمله محمد بن عبدالله حسنی و چندین نفر از خاندان حسن را بقتل رسانید ولی علی بن محمد بن عبدالله موفق شد که خود را به مصر برساند و در آنجا برای خود دعوت کند. اما اقدامات وی بی نتیجه ماند زیرا منصور از تبلیغات علی خبردار شد او هم ناچار مخفی گشت.



دوای مسجد سلطنتی مروارید هند

از آن به بعد وضع شیعیان مقیم مصر با آمدورفت خلفای بغداد تغییر میکرد و اگر خلیفه دوستدار علویان در بغداد پیدا میشد شیعیان مصر در رفاه میزیستند و عکس عکس می شد، مثلاً متوکل دشمن سرسخت علویان و شیعیان همینکه به خلافت رسید شرحی بوالی مصر نوشت که فرزندان ابوطالب را از مصر بعراق تبعید کند (۳۳۶) و سپس آنانرا از عراق بمدینه تبعید کردند و شیعیان مقیم مصر طبعاً پشت پرده رفتند زیرا مأمورین دولتی مقیم مصر برای خشنودی خلیفه آنها را آزار میدادند. میگویند مردی سپاهور در

آنروزها گناهی کرد که بایستی چند تازیانه بخورد، مرد سپاهی یزید بن عبدالله والی مصر را بحسن و حسین سوگند داد که او را ببخشند والی دستور داد سی تازیانه پیش از میزان معمول به وی بزنند و همینکه رئیس برید (کار آگاه) مصر قضیه را به متوکل نوشت، متوکل فرمان داد مرد سپاهی را صد تازیانه دیگر بزنند!! یزید بن عبدالله والی مصر با اهتمام فراوان علویان را تعقیب میکرد و بعراق میفرستاد و دوستان آنان را تازیانه میزد.

و چون در سال ۲۴۷ هجری متوکل خلیفه شد بوالی مصر دستور داد که علویان را از اسب سواری و ملک داری و مسافرت از فسطاط بنقاط دیگر ممنوع دارد و به هیچ یک از آنان اجازه ندهد که بیش از یک بنده داشته باشند و اگر کسی بر آنان اقامه دعوی کند قول مدعی بدون آوردن گواه پذیرفته شود و البته علویان در نتیجه این دستورها رنج و مشقت بسیار متحمل شدند.

در سال ۲۵۴ هجری احمد بن طولون که مردی ترک و سنی بود والی مصر گشت و برای خشنودی خلیفه پیش از پیشر بازار و شکنجه علویان پرداخت و آنها را صدمه زد، اما پس از ظهور آل بویه و ضعف خلفای عباسی و خاندان طولون شیعیان مصر کم کم جان گرفتند تا آنجا که پس از ورود جوهر صقلی مملوک و سردار فاطمیان بخاک مصر (۳۵۶) افکار عمومی مردم شیعی هو خواهان علی آماده تسلیم بود و کشور مصر باسانی برای فاطمیان فتح شد جوهر تمام آنار و شعایر عباسی را از مصر بر انداخت و آنار و شعایر فاطمی را بجای آن برقرار داشت، شهر قاهره را بنا کرد و مولای خود المعز لدین الله فاطمی را بمصر آورد و دولت فاطمیان در مصر آغاز گشت. خلفای فاطمی چهارده نفر بودند و از ۲۹۷ تا ۵۶۷ در مصر و افریقیه حکومت کردند. اما خلفای فاطمی فرمانروای مصر ده نفر بودند و از ۳۵۶ تا ۵۶۷ علاوه بر افریقیه مصر را نیز در دست داشتند.

سیاست دولت فاطمی

فاطمیان از جمله فرمانروایانی هستند که در همه چیز از

فرمانروایان عباسی پیروی نمودند، فقط در امور دینی

با آنان مخالفت شدید داشتند و بفتوای ائمه شیعه

رفتار کرده کاملاً بر خلاف نظر عباسیان عمل میکردند. یعقوب بن کلس وزیر

العزيز بالله فاطمی کتابی راجع بفقہ اسماعیلی تألیف کرد وی مطالب آن کتاب را از

المعز لدین الله وپسرش العزيز بالله فرا گرفته بود. کتاب فقه یعقوب نصف صحیح بخاری

میشد و بچندین فصل و باب تقسیم میگشت. خلفای فاطمی برای انتشار آن کتاب همه

نوع جد و جهد نمودند تا آنجا که خود وزیر آنرا برای طلاب درس میگفت فقیهان

وقاضیان و بزرگان در مجلس درس او حضور می یافتند. کلیه احکام شرعی از روی مندرجات

آن کتاب صادر میشد و در جامع عتیق (مسجد عمر و عاص) آنرا تدریس میکردند

و مردم را برای خواندن و از برداشتن آن ترغیب مینمودند و هر کس آن فقه را فرا

میگرفت جایزه و انعام دریافت میداشت. العزيز بالله برای ۳۵ فقیهی که در مجلس درس

وزیر حاضر میشدند ماهانه مقرر داشت، بعلاوه از دارائی خود سالانه بآنها انعام

و فوق العاده میداد و برای آنها در نزدیکی جامع ازهر خانه هائی بنا کرد و در سال عید فطر

این فقیهان را خلعت پوشانیده سوار بر استر بکاخ خود می آورد تا مردم به آموختن فقه

شیعی (اسماعیلی) تشویق شوند و عده زیادی از فقیهان و قاضیان در کاخ خلیفه علوم

و اخبار اهل بیت را فرا می گرفتند و برای مردم باز میگفتند، زیرا چنانکه گفتیم سیاست

و دیانت باهم مربوط بود و خلفای فاطمی سعی داشتند که از راه ترویج و تحکیم مذهب

شیعه اساس کار خود را استوار سازند و هر کس غیر از کتاب وزیر کتاب فقه دیگر میخواند

تعقیب میشد. در همان اوقات مردی را یافتند که کتاب الموطا مالک را مطالعه میکرد

فورا کتابش را گرفته خودش را تازیانه زدند و در شهر گردانند؛ اتفاقاً یعقوب بن کلس

یهودی بود و بعداً مسلمان شد، ولی بفاطمیان صمیمانه خدمت میکرد و همینکه بیمار

شد العزيز بالله بیالین وی آمده گفت: ای یعقوب کاش تندرستی تو را میفروختند و من

همه کشور خود را در بهای آن میدادم و تندرستی را برای تو میخریدم.

سایر خلفای فاطمی نیز بهمین قسم در انتشار مذهب شیعه اهتمام کردند مثلاً العزیز والحاکم برای مطالعه و استنساخ کتب شیعه مؤسساتی دایر کردند و همینکه در ۴۱۱ هجری الظاهر خلیفه شد فقهای مالکی و غیر مالکی را که شیعه نبودند از مصر اخراج کرد و مردم مصر را مجبور ساخت کتاب «مختصر الوزیر» و «دعائم الاسلام» را بخوانند و از هر کس که آن کتب را حفظ می‌کرد جایزه می‌گرفت و مسائل قضائی را مطابق نظر خود و فتوای شیعه و سیاست شیعیگری حل و تسویه می‌کردند باین معنی که اگر کسی می‌مرد و فقط یک دختر داشت تمام دارائی او را بآن یک دختر میدادند و این برای آن بود که خودشان را فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) یگانه دختر و یگانه وارث پیغمبر میدانستند.

دوره‌های سه گانه فاطمیان شیعه دوره‌های سه گانه عباسیان

دوره‌های سه گانه

میباشد باینقسم که در دوره اول عباسی حکومت میان اعراب

خلافت فاطمیان

و ایرانیان مشترك بوده سپس ایرانیان تنها حکمران شدند

و پس از ایرانیان ترک‌ها همه کاره بودند، خلفای فاطمی هم ابتداءً با کمک عرب‌ها

و بربرها حکومت داشتند، سپس بربرها و بعد از آن ترک‌ها در مصر فرما را روا

گشتند.

بربرها مردمی سخت‌گیر و خشن هستند که در شمال افریقا اقامت دارند و همینطور

که ایرانیان در مشرق با علویان کمک کردند بربری‌ها در مغرب بیاری علویان

برخاستند بربرها مثل عرب‌ها از چندین قبیله کوچ‌نشین تشکیل می‌یابند و مسلمانان

برای اداره کردن این قبایل سلاحشور خشن رنج بسیار بردند بربرها در ظرف نیم قرن

دوازده مرتبه مسلمان شدند و از اسلام برگشته با مسلمانان جنگیدند و فقط در زمان

موسی بن نصیر در اواخر قرن اول در دیانت اسلام ثابت ماندند و همینکه مسلمانان

غیر عرب برای کینه جوئی از تعصب امویان (نسبت به عربها) بر ضد بنی‌امیه برخاستند

بربرها نیز از آنان بودند و از سقوط بنی‌امیه خشنود شدند. اما از تأسیس یک دولت

اموی در اندلس (همسایه بربرها) نگران و دلتنگ شدند و از آنرو برای کینه‌جوئی